



تنها گروهی که قیامت در امان هستند/ کدام امیدواری فریب شیطان است

امام صادق(ع) فرمود: امیدوار به خدا باش، اما چه امیدی؟ آن امیدواری که نکند باعث جرأت در گناه تو شود، این امیدواری صحیح نیست، بلکه به خدا امیدوار باش، اما نه تا جایی که تو را به گناه بکشاند، آن دیگر امیدواری نیست و فریب شیطان است.

امام صادق(ع) فرمود: امیدوار به خدا باش، اما چه امیدی؟ آن امیدواری که نکند باعث جرأت در گناه تو شود، این امیدواری صحیح نیست، بلکه به خدا امیدوار باش، اما نه تا جایی که تو را به گناه بکشاند، آن دیگر امیدواری نیست و فریب شیطان است.

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله روح‌الله قهری مدیر حوزه علمیه امام مهدی(عج) حکیمیه تهران در تازه‌ترین جلسه اخلاق خود به موضوع «خطورات و مراقبه» پرداخت که مشروح آن در ادامه می‌آید:

***بلائی که طلاست!**

در جلسات گذشته بیان کردیم: اگر یاد ما کنترل شود، همه این خطورات - که از یاد است - ملکی و ربّانی می‌شود. اما اگر یادمان، کنترل نشود، اگر ذکر، یاد و حال ما در جای دیگری باشد، طوری که انسان دیگر خدا را فراموش کند، معلوم است تمام خطورات او، خطورات نفسانی و شیطانی می‌شود.

بیان کردیم: باید همه وجود انسان، یاد خدا شود، نه فقط زبان، ذکر بگوید، «لا حول و لا قوّة إلا بالله» بگوید، استغفار کند، حمد بگوید که خیلی خوب است، اما همه اعضاء و جوارح انسان، باید ذکرالله شود. این نسخه‌ای است که وجود مقدّس پیغمبر اکرم، محمّد مصطفی(ص) بیان فرمودند. حضرت فرمودند: بنده، موقعی بنده می‌شود که همه وجودش، یاد خدا باشد. اگر همه وجود، یاد خدا شد، زبان، چشم، گوش، فکر، روح، قلب، همه، یاد خدا شد؛ آن موقع تمام خطورات این عبد، الهی و ربّانی می‌شود. از ملکی بیرون می‌آید و ربّانی محض می‌شود. چه کند انسان که این‌طور شود؟ ضمن اینکه سؤال اینجاست این ذکر قلب چیست؟

ذکر لسان، معلوم است یکی این است که مثلاً انسان «لا حول و لا قوّة إلا بالله» بگوید، اما ذکر حقیقی، این است که صداقت محض در مقابل خدا داشته باشد. در جلسه گذشته تا حدودی روایت شریفی را از وجود مقدّس حضرت باقرالعلوم، امام محمدباقر(ع) بیان کردیم، حضرت فرمودند: «وَذَكَرُ الْإِنْسَانُ الْحَمْدُ وَ التَّائِبُ»، ذکر لسان، حمد خداست. دائم شکرگزار باشد.

روایتی را در مقام حمودیت بیان کردیم که مهم این است که انسان بداند همه چیز از ناحیه خداست. این در باب معرفت است که انسان به آن‌جا برسد که به قول پیامبر عظیم‌الشّأن حتی در مورد بلا هم خدا را شکر کند. البته بلا، صورت ظاهرش بلاست، اما آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی یک تعبیر بسیار عالی در این زمینه دارند. یکی از شاگردان میرزا ایشان که در بحث رشحات و شذرات ایشان حضور داشتند، بیان می‌کردند: ایشان می‌فرمودند: وقتی گفته شده: «البلاء للولاء»، اینجا دیگر بلا، طلاست. مجبوریم این طور بگوییم تا قریب به ذهن شود. این بلا دیگر بلا نیست، طلاست.

لذا پیامبر(ص) می‌فرمایند: اگر عبد بداند، همه چیز که از ناحیه خداوند تبارک و تعالی است، برای رشد انسان است، آن‌جا هم که صورت ظاهرش، بلاست (نه اینکه به حقیقت بلا باشد)، به ذوالجلال و الاکرام عرضه می‌دارد: «الحمد لله على كلّ حال». در همه حالات حمد خدا را می‌کند و به مقام حمودیت رسیده است.

***ذکر نفس؛ تلاش و تحمّل رنج**

لذا فرمودند: ذکر لسان، حمد و ثناست. اما ذکر نفس، جهاد، کوشش، تلاش و تحمّل رنج است، فرمودند: «وَذَكَرُ النَّفْسُ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاءُ». یعنی انسان، رنج‌ها را بپذیرد و باور کند این رنج‌ها بلا نیست، چه رنج‌های زندگی دنیوی و چه رنج برای رسیدن به مقامات الهی که این‌ها هم واقعاً رنج می‌خواهد و نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود (نکاتی در این زمینه در جلسه گذشته بیان کردیم). انسان باید باورش شود، خود جهد و کوشش برای رسیدن به مقام انسانیت، گنج بزرگی است و همه کس توفیق این را ندارد. اصلاً شما اگر به هیچ چیزی هم نرسی، همین که در این راه تلاش می‌کنی، گنج بزرگی داری.

آیت‌الله شب‌زنده‌دار در درس اخلاقشان فرموده بودند: اینکه در روایت داریم: برای طالب علم، ملائکه الهی بال‌هایشان را

می‌کشایند، یعنی معلوم هم نیست عالم شود، اما برای همان طالب علم هم بال می‌کشایند؛ یک دلیلش این است: همین که شما تلاش دارید که عالم شوید، تلاش دارید که به سمت علم بروید، این، جهد است و پروردگار عالم همین جهد را از انسان می‌خواهد و إلا علم که از ناحیه خداست. خدا براساس صبر انسانی که یک کسی را ببیند خدای ناکرده به انحراف نیافتد و نعوذبالله علم برای او حجاب اکبر نشود «العلم هو الحجاب الاکبر»، به او علم مرحمت می‌کند و این، واضح است. منتها پروردگار عالم دوست دارد انسان در این راه، تلاش کند و تلاش او را می‌خواهد. همان‌طور که در روایت داریم: اگر کسی عمل انجام دهد، ولی در آن عمل، جدّ و تلاش داشته باشد و آن عمل را دیگر ترک نمی‌کند، افضل است از کسی که چندین عمل انجام بدهد، اما چند روز انجام می‌دهد و بعد رهايش می‌کند، بعد سراغ عمل دیگر می‌رود (به تعبیر عامیانه شاخه به شاخه می‌پرد).

لذا خدا از انسان، این را می‌خواهد که انسان، جهد و کوشش داشته باشد. دیگر انسان نباید جز قرب خدا هیچ چیزی را برای خود ملاک قرار دهد. من این عمل را انجام می‌دهم، طيّ الارض شود. این عمل را انجام می‌دهم ... اصلاً این‌ها ملاک نیست، من می‌خواهم خدا از من راضی باشد و من مقرب پروردگار عالم شود. من عبد خدا هستم، من متعلق به خدا هستم و خدا هم این‌گونه پسندیده که من کار کنم. به من دستور داده نماز بخوان، چشم. به من دستور داده روزه بگیر، چشم. به قول اولیاء خدا انسان باید یکپارچه «چشم» شود، چشم مطلق.

*در مسیر تلاش، باید تحمل رنج داشت

لذا حضرت باقرالعلوم (ع) فرمودند: «وَذَكَرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاءُ» ذکر نفس برای اینکه تمام خطورات انسان، خطورات ربّانی شود، این است که جهد و کوشش کند. در این تلاش‌هایی که می‌کند، امکان دارد مشکلاتی برایشان پیش آید، لذا باید تحمل رنج را داشته باشد، «وَالْعَتَاءُ».

به هر حال شیطان اجازه نمی‌دهد، مثلاً می‌خواهی برای طلب علم بروی، مشکلاتی برایت پیش می‌آورد و فقر را برایت جلوه می‌دهد. می‌خواهی با نفس خود مبارزه کنی، نمی‌توانی. حتی گاهی انسان می‌خواهد شغلش را عوض کند، نمی‌تواند و گرفتار خواهد شد. اما از آن طرف برای او مشکل پیش می‌آید.

مرحوم حاج آقا حلوائی بیان کردند: پدر بزرگ ما اوّل زرگر (تلافروش) بود، اما بعد از مدّتی دیده بود نمی‌تواند این کار را ادامه دهد. آن هم در آن زمان که خیلی از خانم‌ها با روبنده و ... بودند. ولی ایشان چون دیده بود نمی‌تواند، به شغل پایین‌تر که به ظاهر سود کمتری هم دارد، رفته بود تا خودش را حفظ کند. بعد فرمود: خدای متعال هم برای او برکت درست کرد. البته قصدش اصلاً چنین چیزی نبوده.

پدر مرحوم حاج آقا حلوائی گفته بود: پدرم یک مدّتی در زجر بود و در معاش به رنج افتاده بود، چون شغلش را عوض کرده بود. همه هم به او می‌گفتند: همه به این راه می‌آیند، اما تو برعکس کردی و به شغل پایین‌تر آمدی؟! زرگری را رها کردی و به جایی رفتی که نه انس با آن کار داری و نه بلدی. او هم گفته بود: برای این است که می‌ترسم.

لذا در این تلاش و جهد باید رنج‌ها را هم تحمل کرد. آیا ذکر فقط این است که ما بگوییم، برای چشم، یا ستار بگو، برای نفست، افوض امری الی الله بگو و ... ؟ بله، این‌ها ذکرهای ظاهری است، اما ذکر نفس این است که برای رسیدن به خدا تلاش و جهد کنی. لذا معلوم می‌شود وقتی انسان می‌خواهد برای رسیدن به خدا تلاش کند، نفس دون به او اجازه نمی‌دهد، نفس امّاره مقابل نفس مطمئنه می‌ایستد و شیطان آن موقع خوب و قوی و با جندش که از جنّ و انس هستند، می‌آید. به قدری محکم جلو می‌آید که به انسان اجازه تلاش نمی‌دهد. لذا تو هم باید تلاشت را بیشتر کنی و جهد، این است.

*دشمنی که اگر بر او غالب شوی، دشمنان دیگر تو کاری از پیش نمی‌برند

فرمودند: ذکر نفس این است که تو تلاش کنی، با اینکه شیطان اجازه نمی‌دهد. بارها بیان کردم که جوانان عزیز می‌گویند: شیطان ملعون و این نفس دون، این اعدی عدوّ، من را گرفتار کرده بود و من دلم می‌خواست از لحظه‌ای به بعد، دیگر چشم را کنترل کنم، دیگر حالم از خودم بهم می‌خورد، دلم می‌خواست نگاه زشت نکنم و وضع خوب باشد، اما همان موقع جلوی پایم کسی سبز می‌شود. تا قبلش من دنبال او می‌دویدم و گاهی هم پیدا نمی‌کردم، اما حالا که می‌گویم: مرده شور این نفس را ببر، مرده شور این گناه را ببر، می‌خواهم چشم را مراقبت کنم، همان موقع، تازه بیشتر جلوی انسان می‌آید. برای همین می‌فرماید: ذکر نفس، همین جهد و تحمل رنج است.

عزیزان ما هنوز باور نکردیم که نفس، اعدی عدوّ است. اگر این را باور می‌کردیم، جلوی او می‌ایستادیم. اما ما شوخی گرفتیم و می‌گوییم: حالا این هم یک دشمنی است. ولی اگر شما بدانید که دشمنی می‌خواهد بیاید کشور یا خانه شما را بگیرد، سخت

نمی‌گیرید؟! اگر بفهمید دزدی در محله شما آمده و چند خانه را زده، آیا قفل‌هایی را که مناسب نیست، عوض نمی‌کنید؟! مراقبت و مواظبت نمی‌کنید؟! لذا ما باور نداریم که این نفس که در درون ماست، دشمن‌ترین دشمنان ماست. ما هنوز نفهمیدیم که فرمودند: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك». شاید به زبان بیان کنیم که دشمن‌ترین دشمنان ما، همین نفس ماست که درون ما قرار دارد، اما به باور آن نرسیدیم. لذا اگر فریب دشمن‌های دیگر مانند یهود و ... را هم می‌خوریم، به همین علت است که ما گرفتار این دشمن‌ترین دشمنان یعنی نفس دون هستیم. اگر بر این دشمن‌ترین دشمنان غلبه کنیم، آن‌ها هم دیگر هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند. لذا نمی‌توان از چنین دشمنی غافل شد و جهد و تلاش زیاد می‌خواهد.

*نشانه لطف خدا به انسان، بعد از گناه!

لذا اگر کسی کوشش نکند، گرفتار می‌شود. بعد هم باید بداند موقعی که کوشش می‌کند، او را رها نمی‌کنند، شیطان جلو می‌آید و می‌گوید: عجب! حالا برای من، آدم شدی؟! تو در سپاه و حزب من (به تعبیر قرآن، حزب الشیطان) بودی «من الجنة و الناس»، حالا می‌خواهی خدایی و الهی شوی؟!!

آن موقع که در حزب و گروه شیطان بودم، کاری با من نداشت. خودم بودم. اما حالا که تصمیم می‌گیرم، باید کوشش کنم، در این کوشش هم رنج است. چرا؟ چون می‌آید جلوی من می‌ایستد، نه اینکه تا من بگویم: خدایا! می‌خواهم خدایی شوم، همه چیز آماده شود. البته خدا هم عنایت و لطف و بزرگواری می‌کند. همین که خدا به من و شما لطف می‌کند و در مجالسی که قلب و روحمان جلا می‌گیرد و در آن‌جاهایی که اولیاء و بزرگان خدا بودند، ما را می‌برد، نشان از لطف خداست. ما خودمان نبودیم. روایت داریم: اگر خیری برای شما به وجود آمد، اگر حالتان، حال الهی شد، بدانید که لطف پروردگار عالم است. بدانید خدا شما را دوست داشته است.

در احادیث القدسیه است که یکی از نشانه‌های حبّ خدا به بندگان این است: موقعی که به گناه گرفتار می‌شود، همان موقع بعد از گناه، حال او را متغیّر می‌کند. البته خصوصیت گناه این است که اجازه نمی‌دهد حال انسان متغیّر شود؛ چون ظلمات می‌آورد. اما اگر دیدی بعد از گناه، بدت آمد، متنقّر شدی، حالت بد شد، گفتی: اِه، بنا بود دیگر این کار را نکنی، لذا به خودت بد گفتی و از خودت بدت آمد و حالت متغیّر شد، بدان که آن، لطف پروردگار عالم است و نشان از این دارد که خدا بنده‌اش را دوست دارد. نشان از این دارد که خدا، او را مشمول «و امهلهم رویدا» نکرده است.

قرآن می‌فرماید: برخی را خداوند به حال خودشان وامی‌گذارد و می‌گوید: آن‌ها را رها می‌کنم، کاری به کارشان ندارم، هر کاری می‌خواهند انجام دهند، چپاول کنید، بخورید، هر طوری دلتان می‌خواهد عمل کنید، عیبی ندارد، لذا می‌فرماید: «و امهلهم رویدا»، گرفتار می‌شوند.

*انسان در دنیا ملهوف به جبر و اختیار است

اما آن موقعی که بنده گناه کرد و بعد از گناه، حالش متغیّر شد، یعنی از آن گناه بدش آمد، باز نشانه حبّ خداست که خدا او را رها نکرده است. لذا ذکر نفس این است که انسان جهد کند و بداند که رنج هم دارد. این درست است که لطف خدا راه را برای انسان باز می‌کند، اما گاهی هم خدا می‌خواهد ببیند خود بنده چه می‌کند و إلا عالم، جبر می‌شد. اینکه انسان در دنیا ملهوف (پیچیده شده) به جبر و اختیار است، همین است. برای من اختیاراتی را قرار داده تا ببیند من چه می‌کنم، اگر بنا باشد، خدا مدام دست من را بگیرد، مدام ولی خدا دست من را بگیرد، مدام پیغمبر اکرم(ص) دست من را بگیرد و ... که فایده‌ای ندارد.

مگر برخی کنار پیامبر(ص) نبودند، دیگر بالاتر از پیامبر(ص)! آن خورشید رسالت می‌تابید، اما یک عده آدم نشدند. چرا یک عده آدم نشدند؟ دلیل این است که پروردگار عالم یک عالم اختیاری برای این انسان هم قرار داده است و إلا اگر بنا بود پیامبر(ص) همه را به معجزه عوض کند، که دیگر اختیار نبود. پیامبر، بشیراً و نذیراً است. اگر غیر از این بود دیگر عالم اختیار معنا پیدا نمی‌کرد.

البته آن کسی که متوجه شد، خدا هم به او یاری می‌رساند. در روایات هم این مطلب را داریم و این‌طور نیست که کمکی هم نباشد، پروردگار عالم فرمودند: در دوران زندگی‌تان نفحاتی می‌آید، خودتان را در معرض این لحظات نورانی قرار دهید، «فتعرّضوا لها». قبلاً این روایت را توضیح دادیم، مختصراً بیان کنم که یعنی حالا که دیدی، دیگر دائم دنبال او برو. لذا پروردگار عالم در زندگی انسان، نقطه‌های نورانی قرار می‌دهد، این‌طور نیست که انسان، یله و رها باشد. اما فرمود: «فتعرّضوا لها» یعنی خودت را دیگر در اختیار آن نور قرار بده. اگر خودت را در اختیار نور محمد مصطفی(ص) قرار دهی، دیگر معلوم است که برنده‌ای. اما اگر این‌طور نشدم، حالا این نور را دیدم، یک مقدار هستم، یک مقدار ...، این، اختیار است. این «فتعرّضوا لها»، خودش دلالت بر اختیار است.

«ألا في أيام دهرکم نفحات» آگاه باشید که در زندگی شما، نفحاتی است. حتی نمی‌فرماید: نفحه‌ای است، بلکه نفحات می‌فرماید. گاهی این قدر لطف دارد می‌بیند من با یک بار نور دیدن آدم نمی‌شود، دوباره، دوباره ... یک کسی را در سر راه من قرار می‌دهد تا من به خودم بیایم. «فتعرّضوا لها»، خودتان را در معرض آن قرار بدهید. اینجا دیگر خودتان هستید، اگر قرار ندادید، اگر خودتان پا پیش نگذاشتید، از پیغمبر(ص) هم کاری بر نمی‌آید. این، قاعده خداست و إلا دیگر نیاز به بحث هدایت و عقاب و ... نبود.

*دروغی که صدق محض است!

لذا ذکر نفس، این است که انسان جهد و تلاش کند و بداند در این تلاش برای رسیدن به خطورات ربّانی، طبعاً رنج‌ها و سختی‌ها هست. یک عمر عادت کردم که نعوذبالله ترانه گوش بدهم. یک عمر عادت کردم موقع حرف زدن مدام با فحاشی حرف بزنم. اصلاً این‌گونه عادت کردم که خیلی درد است. تا در خانه حرف می‌زنند، سریع به آن‌ها می‌پریم و بد و بیراه می‌گوییم. این زبان عادت کرده به بدی، حالا آمده تصمیم بگیرد که دیگر حرف بد نزند، اما شرایطی پیش می‌آید که عصبانی می‌شود. اولیاء خدا یک نسخه دادند و آن اینکه می‌گویند: تا چنین شرایطی پیش آمد، سریع برای اینکه زبانت به حرف بد باز نشود، از آن معرکه بیرون برو. بعد هم اگر نعوذبالله زبانت به حرف بد باز شد، بلافاصله استغفار کن. خودت را تنبیه کن. با او با مهربانی حرف بزن. خودت را با پول و صدقه دادن تنبیه کن. بعضی از بزرگان می‌گویند: فردای آن روز، روزه بگیر تا خودت را تنبیه کنی که چرا من می‌خواستم زبانت را کنترل کنم اما نتوانستم.

این‌ها همه از نفس می‌آید و چون نتوانستم نفسم را کنترل کنم، این‌گونه شد. جهد نداشتم. نفهمیدم رنج دارد. رنجش این است: من تا می‌خواهم زبانت را کنترل کنم، بی‌ادب نباشم، فحاش نباشم، تندخو نباشم، تهمت نزنم، غیبت نکنم، شیطان جلو می‌آید. اتفاقاً در این لحظه یک کسی می‌آید و می‌گوید: آقا! از فلانی چه خبر؟ در روایت داریم و اولیاء خدا هم بیان فرمودند که حتی اگر چیزی بدانی که باعث می‌شود اگر صحبتت را شروع کنی، غیبت می‌شود و نمی‌دانی چه کار کنی، بگویی یا نگویی. در این‌جا عیبی ندارد بگویی: من نمی‌دانم. یعنی به ظاهر دروغ بگویی، ولی در واقع این، دروغ نیست و عین صدق است؛ چون تو را گرفتار و بیچاره می‌کند و زنجیر به پایت می‌اندازد. یک موقع می‌بینی زبانی که عادت به غیبت کرده، مدام کارش این می‌شود. یک کلمه بگو: نمی‌دانم. بعد به تعبیر درون خودت وجدان درد داری که دروغ گفתי، استغفار کن. البته این دروغ تو از باب دیگری است و می‌دانی اگر بگویی، به غیبت مبتلا می‌شوی.

یا شاید در جایی اگر چیزی بگویی، نعوذبالله باعث می‌شود که خون ریخته شود، لذا بگو: نمی‌دانم. حتی بگو: نه، چنین چیزی نبوده است. بعضی می‌گویند: باید راستش را بگوییم، در حالی که اگر راستش را بگویند، شرّ درست می‌شود. راستش را بگویند، گناه درست می‌شود، بین زن و شوهر، اختلاف پیش می‌آید. بعد هم که اعتراض می‌کنی، می‌گویند: مگر ما دروغ گفتیم؟! عجب! تو کاری کردی یک زندگی از هم پاشیده شد. بعد می‌گویی: مگر من دروغ گفتم؟! خودت را این‌گونه توجیه می‌کنی؟! این، همان چیزی است که نفس دون، همان اعدی عدو، برای تو زینت داده و این‌گونه تو را گرفتار کرده است.

*راه دقّ الباب شیطان، بعد از پناه بردن انسان به خدا

لذا می‌فرمایند: جهد داشته باش، تلاش کن و بدان که فقط و فقط باید در این راه بایستی و رنج‌هایش را هم تحمل کنی. زبانت را نمی‌توانی کنترل کنی، زیاد استغفار بگو. بعد هم تا خواستی حرفی بزنی، همان جا بگو: استغفر الله و این‌گونه عادت کن.

ابوالعرفا آیت‌الله العظمی ادیب می‌فرمودند: ملا فتحعلی سلطان‌آبادی بزرگ می‌فرمودند: اتفاقاً شیطان می‌آید دقّ الباب می‌کند. از چه طریقی؟ از طریق مقابله. تا شما استغفرالله می‌گویید، شیطان در جلد طرف مقابل (مثل زن و شوهری که با هم دعوایشان شده) رفته و می‌گوید: برای چه استغفرالله می‌گویید؟! اگر راست می‌گویید حرفت را بگو. لذا شیطان از طریق طرف مقابل جلو می‌آید تا زبان تو را مجدداً باز کند. مدام می‌گوید تا نعوذبالله تو بگویی: خفه شو! خوب همین، دوباره زبانت را باز کرد. تو عهد بسته بودی که دیگر نگویی و استغفرالله گفתי که دهانت باز نشود، اما شیطان در طرف مقابل تو نفوذ پیدا می‌کند، دقّ الباب می‌کند که شما بگویی. مثلاً می‌گوید: اگر جرأتش را داری بگو. اما تو هم بگو: اصلاً جرأتش را ندارم، جنابعالی شیر، ما موش. اصلاً در این فکر نباش که من هم باید شاخ و شانه‌ای بکشم تا بفهمد و بداند چه خبر است. هیچ خبری نیست. خبر فقط در بندگی خداست.

سلام کردم، جواب نداد. من هم دفعه بعد جواب سلامش را نمی‌دهم، فکر کرده کسی شده است! این نفس دون با ما چه کرده است. هر بار یک طوری ما را فریب می‌دهد. اعدی عدو یعنی این. می‌آید و ما را گرفتار می‌کند. خدا شاهد است گاهی رفاقت‌ها، صمیمیت‌ها و دوستی‌ها، با چنین مسائل پیش پا افتاده‌ای از بین می‌رود. نفس دون گرفتارمان کرده است و همه

برای این قضیه است. نفس، رنج دارد و تو باید تحمل کنی. در روایت داریم: اگر در یک گوش تو بیان کرد که فلان، بعد در گوش دیگر تو گفت: من نگفتم، بپذیر. نگو: نه. برای اینکه می‌خواهد ما را تمرین دهد که با این نفس خود مبارزه کن. ذکر نفس، جهد و رنج بردن در این راه است.

*ذکر روح: خوف و رجاء

بالاترین ذکر عندالاولیاء همین ذکر نفس است. می‌گویند: اگر این شد، دیگر بعدی آن هم درست می‌شود. بعدی آن، چیست؟ ذکر روح است. ذکر روح چیست؟ «وَذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ»، اگر دیگر از این نفس اماره بیرون آمد و روح الله شد، حالش حال روحانیین شد و روحش الهی شد، یادش چیست؟ هم امید به رحمت پروردگار عالم دارد و هم خوف دارد.

دلیل خوفش چیست؟ اولین خوف عندالاولیاء این است: نکند سقوط کنم. لذا اولیاء خدا وقتی به این مقام و مراتب روحانی می‌رسند، دائم در خوف هستند که نکند یک عاملی پیش بیاید و سقوط کنند. در این مراتب انسان مدام رشد می‌کند، هر چند اولیاء خودشان چنین حالی را برای خودشان قائل نیستند، اما ملائکه دارند رشد آن‌ها را می‌بینند، مرتب بالا می‌روند و مراتب را طی می‌کنند. در این حالت، آن‌ها می‌ترسند، چرا؟ در این‌جا، آن مطلبی که بارها بیان کردیم، معنا می‌دهد. فرمودند: هر کس ولو به لحظه‌ای تصوّر کند که کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست. لذا خوف دارند که نکند عملی پیش بیاید و من هم تصوّر کنم که راستی راستی کسی شده‌ام. لذا از همین خوف دارند که آیا اصلاً عملم، عمل صحیحی هست یا نیست؟ بعد از این هم می‌گویند: آیا عمل ما عندالله تبارک و تعالی مقبول است، یا خیر؟ (چون یک صحت عمل داریم و یک قبول عمل).

لذا این‌ها مدام خوف و وحشت دارند، اوّل می‌ترسند سقوط کنند، دوم از صحت عمل خود می‌ترسند، سوم از قبولی عملشان می‌ترسند و یعنی دائم در خوف هستند. خوف دارند که نکند این حالات برای انسان، انسان را گرفتار کند و تصوّر کند که خبری شده است. لذا دائم در خوف هستند.

*تنها گروهی که در قیامت در امان هستند

وجود مقدّس اَبی‌عبدالله، حضرت حسین بن علی(ع)، نکته‌ای عجیب که کد هم هست، می‌فرمایند، می‌فرمایند: «لَا يَأْمَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَنْ خَافَ اللَّهَ فِي الدُّنْيَا»، هیچ کس در روز قیامت در امان نیست، (إِلَّا الْإِي حَصْرِيّه است، یعنی فقط این گروه)، مگر آن‌ها که در دنیا، ترس از خدا داشته باشند.

نعوذبالله این‌طور نیست که بگوییم خدا لولوخورخوره است و انسان باید از او بترسد. ترس از خدا یعنی ترس از اینکه من از خدا دور شوم. اینکه من اصلاً خدایی نباشم. از این ترس دارم.

ترس از اینکه یک موقع عمل هم انجام می‌دهم، با چشمم گناه نمی‌کنم، با زبانم گناه نمی‌کنم - که خیلی عالی است - اما دیگر یک موقع فکر می‌کند کسی شده است. من کسی هستم که توفیق دارم و دیگر چشمم را کنترل کردم، همین بدبختی است و سرآغاز سقوط است و متوجّه نیست.

*جلیس خوب؛ نوری در ظلمات و گرفتاری‌های دنیا

اتفاقاً شیطان اوّل تا بتواند (یک بار و دو بار هم نه) اجازه نمی‌دهد کسی که قبلاً چشمش بد کار می‌کرده، دیگر برگردد. مگر اینکه حالا لطف خدا شامل حالش شود. که برای این هم اولیاء خدا نسخه دادند، یکی اینکه انسان از آن مکان گناه بیرون رود. دیگر اینکه انسان به جاهایی برود که با نگاه به آن جمالات، انسان را به یاد خدا بیاندازد. نسخه دادیم، بیان کردیم: عکس اعظم و بزرگان، آن‌هایی که بر دل شما نشستند، عکس امام راحل، عکس امام المسلمین، عکس آیت‌الله العظمی بهجت و دیگران را به همراه داشته باشید تا انسان با دیدن آن‌ها، خجالت بکشد.

انسان وقتی به چهره برخی از افراد نگاه می‌کند، یاد گناه می‌افتد، چون مع‌الأسف چهره برخی، چهره شیطانی است و انسان را به گناه دعوت می‌کند. این را بارها بیان کردم که جلیس، بسیار مؤثر است. چقدر در روایات داریم که یک همنشین، انسان را به فقر جهنم می‌برد. انسان را دعوت به گناه و فسق و فجور می‌کند و انسان را از مقام انسانیتش دور می‌کند. یک همنشین هم انسان را دائم به یاد خدا می‌اندازد. تا انسان او را می‌بیند، یاد خدا می‌افتد و اصلاً از دنیا فارغ البال می‌شود. در دنیاست، مانند مردم عادی دارد زندگی می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، ولی حلال. لذا وقتی انسان او را می‌بیند، یاد خدا می‌افتد و اصلاً دغدغه‌ای دیگر ندارد. انسان را به جای دیگر می‌برد. در این ظلمات و گرفتاری‌های دنیا، جلیس خوب و پاک، نوری برای انسان است که به او آرامش می‌دهد.

یکی از دانشجویان عزیز می‌گفت: من در کاشان با چند نفر از دوستانم خوابگاه گرفته بودیم. یکی از دوستانم برای نماز صبح بلند می‌شد و ما اهل نماز نبودیم. او هر صبح بلند می‌شد، آرام نمازش را می‌خواند و بعد هم به آرامی قرآن می‌خواند. زمزمه آرام او در گوش ما می‌رفت. بعدها دیگر حال ما را هم تغییر داد و من که نمازخوان نبودم، نماز خوان شدم. قرآن هم اصلاً بلد نبودم بخوانم، اما قرآن‌خوان شدم. همنشین این است.

اگر انسان، یک جلیس و همنشین خوبی داشته باشد، حالش را متغیّر می‌کند. نعوذ بالله جلیس بد هم داشته باشد، یک‌باره نگاه می‌کند می‌گوید: من این نبودم، اما شد دیگر، تمام شد.

لذا برای همین است که می‌گویند به مجالس اعظم و بزرگان که به انسان حال می‌دهد، بروید. با این کار، شما با آن بزرگواران جلیس می‌شوید و حالتان را تغییر می‌دهد. دور بنده را خط قرمز بکشید، اما اگر مذنبی بیاید و در کنار این جوانان باصفا با این حال معنوی‌شان - که گاهی من خجالت می‌کشم روی آن‌ها را می‌بینم، با خواندن یک روایت می‌بینم که اشک دارد از چشم جوان باصفا جاری می‌شود - بنشیند، تأثیر می‌گیرد و عوض می‌شود. ای کسانی که سنی از شما گذشته بدانید که اتفاقاً همین جوان‌ها من و شما را به صفا می‌رسانند و پاک می‌کنند. یکی از جلیس‌ها همین است. همین مجالسی که مجلس تزکیه و حالیّه است که حال انسان را تغییر می‌دهد و وضع انسان را عوض می‌کند. انسان را دگرگون می‌کند، این‌ها برکت است. این‌ها در دوران ظلمت، نعمت است. در روایت داریم: «مجالس النور»، ملائکه الهی وقتی می‌بینند مجلسی این‌گونه است، از آسمان می‌آیند. لذا برای امثال من بیچاره هم که مبتلا هستم، اگر در همان‌جا تغییر ایجاد می‌شود، به این دلیل است که در مرکز نور نشسته‌ام. وقتی در مرکز نور بنشینم، بالاخره من هم عوض می‌شوم.

من بارها بیان کردم که اگر در کنار کسی که خوش‌بو هست و عطر خوبی زده، بنشینید، اثر دارد. از آن طرف، اگر در کنار کسی که نعوذ بالله سیگاری است، دو ساعت بنشینی و بعد خانه بیایی، کت تو بوی سیگار می‌گیرد. خانواده‌ات می‌گویند: سیگار کشیدی؟! این، برای این است که همنشین شدی. همنشین با نور شوی، نور می‌شوی، عوض می‌شوی، حالت را تغییر می‌دهد. این، قاعده است و همنشین با بدی شوی، بد و گرفتار می‌شوی. لذا بزرگانمان حتی اگر این مجالس نور در جاهای دوری هم باشد، می‌روند تا استفاده ببرند. این‌ها خیلی عجیب است.

این‌ها که خوف از خدا دارند که نکند من عوض شوم، نکند من گرفتار شوم و ...، کسانی هستند که فردای قیامت در امن هستند. فقط این‌ها در امن هستند و دیگران در امنیت نیستند.

البته این خوفی هم که بیان می‌شود، خوفی نیست که سبب شود که انسان دیگر عمل انجام ندهد. اتفاقاً این خوف‌ها عامل می‌شود که انسان، عمل بیشتری انجام دهد، نه اینکه خوفی باشد بگوید: من که دیگر نمی‌توانم، پس رهايش كنم. خوفی که انسان را وادار به عمل صالح می‌کند و الا می‌دانید حسب روایات شریفه، بین ذنوب و گناهان کبیره، اکبر ذنوب، یأس است که انسان مأیوس شود و بگوید: من که دیگر نمی‌توانم، من که دو بار، سه بار، چهار بار، ...، صد بار، تصمیم گرفتم و نشد، مرده شور من را ببرند، من نمی‌توانم، رهايش كن. فرمودند: خود این اعظم ذنوب است. در مباحث اولی اخلاق روایتش را خواندم که یأس از گناهان کبیره و بلکه اعظم گناهان کبیره است.

لذا منظور از خوف این است که من بیشتر تلاش می‌کنم که نکند سقوط کنم، پس بیشتر به جایگاه‌های نورانی بروم. بیشتر مراقب خودم باشم. کبر من را نگیرد و ...

*کدام امیدواری، فریب شیطان است؟

در ادامه هم فرمودند: ذکر روح، علاوه بر خوف، امید است. اما کدام امید؟ حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) فرمودند: «وَأَرْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَا يُجَزِّيكَ عَلَى مَعْصِيَةٍ»، امیدوار به خدا باش، اما چه امیدی؟ آن امیدواری که نکند باعث جرأت در گناه تو شود. بگویی: خدا ارحم الراحمین است. خدا می‌بخشد. تا شنیدیم گفتند: خدا، رحمان و رحیم است. تا شنیدیم گفتند: ببینید تمام سور قرآن با بسم الله الرحمن الرحیم شروع می‌شود و حتی در سوره براءت هم که با بسم الله شروع نشد، خدا نفرمود: بسم الله القاصم الجبارین، چون فرمود: بدانید هر که با نام من شروع کرد، بداند من رحمان و رحیم هستم. ... لذا این طور به خود امیدواری می‌دهد، اما امیدواری که نعوذ بالله انسان را به گناه بکشانند. حضرت می‌فرمایند: این امیدواری صحیح نیست. به خدا امیدوار باش، اما نه تا جایی که تو را به گناه بکشانند. آن دیگر امیدواری نیست و فریب شیطان است.

همان‌طور که بیان کردم، شیطان تا بتواند، نمی‌گذارد، اما اگر دید نمی‌تواند از راه دیگری می‌آید، یک موقع از همین راه می‌آید که می‌گوید: من اجازه نمی‌دهم رحمت خدا از یاد تو برود. خدا می‌آمرزد. عیبی ندارد. خدا ارحم الراحمین است. گناه کن، بعد

هم بگو: استغفر الله ربّي و اتوب اليه. استغفر الله من كل ذنب و من كل اثم و من كل خطيئة. مدام استغفار كن، پروردگار عالم هم میبخشد، دوباره گناه كن، دوباره

میفرمایند: امیدوار به رحمت خدا باش، اما نه آن گونه که به تو جرأت به گناه بدهد. خدا ارحم الراحمین است، شکی نیست، تو هم باید به خدا امیدوار باشی، اما تا آن حدّی که تو را به گناه نیاندازد. دیدی به گناه افتادی، بدان که فریب شیطان است. آن وسواس الختاس هر کاری انجام می دهد. اینکه اولیاء خدا نسخه دادند که علاوه بر اینکه ده مرتبه قبل از طلوع و غروب آفتاب، حداقل صد مرتبه هم در روز ذکر «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله أن يحضرون إن الله هو السميع العليم» را بگوییم، برای همین است. همزات، آن جنگ های نرم شیطان است. یکی از جنگ های نرم او هم این است که می گوید: مگر خدا ارحم الراحمین نیست، تو هم نماز می خوانی، دعا هم که می کنی، بعد از گناه هم که استغفار می کنی،

البته یک موقع نعوذ بالله انسان ناخودآگاه خطا و گناهی می کند، اما جرأت به گناه یعنی با اختیار، دانسته، به امید رحمت پروردگار عالم، مرتکب گناهی شود. می داند لقمه شبهه ناک است، اما می گوید: حالا انشاء الله بعداً درست می کنم و جایش می گذارم.

فردی یک مرتبه با من تماس گرفت و گفت: من خجالت می کشم حضوری بیایم، می خواهم تلفنی بیان کنم. من در جایی مسئولیتی داشتم. یک مدّت گرفتار شدم، تازه فهمیدم چه حماقتی کردم. من از آنجایی که بودم پول برمی داشتم، برای کارهای دیگر خودم استفاده می کردم، حتی از آن پول، مثلاً صد میلیون برداشتم و در جایی گذاشتم که وام میلیاردی بگیرم و می گفتم صد تومان را بعداً در جایش می گذارم. این، همان فریب شیطان و همزاتی است که بیان می شود. باید سؤال کرد: این یک میلیارد مگر برای تو است؟! مگر تو آن صد میلیون را داشتی؟! حالا این را که آن وام، سودش چگونه است و درست یا غلط است، کاری نداریم، اصلش را می گویم: مگر تو داشتی؟! این را از آن مکانی که تو را بر آن امین دانستند، برداشتی و با آن، وام گرفتی؟! آن یک میلیارد هم مثل همین صد میلیون است، چون تو که نداشتی. همین است که انسان گرفتار می شود.

انسان باید خیلی مراقب و مواظب باشد. این نفس دون می آید. همزات و جنگ نرم، همین است. به قدری هم بلد است که حد ندارد. مبداء جنگ نرم، خود شیطان است. در بهشت با پدر و مادرمان چه کرد؟ گفت: خوردن از این میوه درخت که چیزی نیست، در عوض دیگر همیشه در این جا هستی. بعد هم خود خدا این را خلق کرده، برای شما هم خلق کرده است.

خیلی وسوسه می کند. شما این همه خدمت می کنی، در ازایش عجب! از آن طرف هم خودت را طلبکار می دانی که من خدمت کردم. این چه خدمتی است؟!

من این را قبلاً هم بیان کردم، در این جا هم به عنوان مثال بیان می کنم. من دوست ندارم در مباحث اخلاق بحث سیاسی داشته باشم، گرچه بیان کردم که سیاست ما عین دیانت ماست. اما اگر به همین هایی که درست شدند و اختلاس کردند و آن ها را گرفتند که میلیاردی و ... اختلاس کردند و محاکمه می شوند، بگویند: شما می خواهی در زمینه نفت کار کنی، این کار خودت را مانند جبهه بدان. در جبهه چطور رزمنده ها می رفتند و جان شان را کف دست شان قرار می دادند، بدان اگر بروی اتفاقاً امکان دارد لو بروی، تو را پیدا کنند و یهود تو را ببرند و شکنجه بدهند و بکشند. اما اینکه گفتیم: سه درصدش برای تو، پنج درصدش برای تو، ناگهان یک نفری را که ضعیف بود، میلیارد می کنی، معلوم است انسان در پول بیفتد، چه می شود! «إن الانسان ليطغى أن رءاه استغنى» انسان فکر می کند دیگر غنی شده و طغیان می کند.

لذا یک علت این مشکلات برای همین است، ادراکات ما متأسّفانه نسبت به این مطالب، ضعیف است. همین، همزات شیاطین و جنگ نرم است. اما اگر انسان بگوید: همه چیز برای خدا، مثل کسانی که جان بر کف هستند، بچه های سپاه قدس، بچه های اطلاعات که جان خود را بر کف دست خود گرفتند و فی سبیل الله، گمنام، برای خدا دارند کار می کنند، گاهی این جا، گاهی آن طرف آب ها، کارهای خطرناکی انجام می دهند و از طرفی هم می دانند که احتمال دارد دیگر برنگردند و شهید شوند. احتمال دارد او را تکه تکه کنند. احتمال دارد بگیرند و شکنجه های سختی بدهند. این هم مانند همان زمان جبهه است. در آن زمان هم کومله می گرفت، دمکرات می گرفت و حتی بچه های ما را جلوی عروس و دامادهایشان ذبح می کردند! اما لب به سخن نمی گشودند و فقط رضای خدا را می خواستند و با لبخند می رفتند. هر چه به آن ها می گفتند: - نعوذ بالله - مرگ بر امام بگو، به هیچ وجه نمی گفتند و می گفتند: مرگ بر شما. می گفتند: اگر یک بار بگوئید، یا آن طرف هم که رفتید درود بگوئید، ما کاری با شما نداریم و رهایتان می کنیم، اما باز هم قبول نمی کردند و می گفتند: ما نمی گوئیم. شما غلط می کنید که می گوئید چنین چیزی بگوئیم. این روحیه شهادت و شهادت برای چیست؟ کسی که متصل به خدا می شود، همین حالت را دارد. کسی که امید به خدا دارد، روحش، روح الهی می شود.

لذا باید خیلی مراقب بود. حضرت می فرمایند: «وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَا يُجَرِّيكَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ حَقَّهُ حَوْفًا لَا يُؤْيِسُكَ مِنْ رَحْمَتِهِ»

طوری هم بیم داشته باشید که نکنند یک موقع خدای ناکرده از رحمت خدا ناامید شوید. خوف داشته باش، اما خوفت هم تو را از رحمت خدا دور نکند.

حالا ذکر قلب، ذکر عقل، ذکر معرفت و ذکر سرّ هم باقی مانده که بسیار عجیب است. منتها همه از همان ذکر نفس است. اولیاء می‌گویند: اعلای آن، همان ذکر نفس است. اگر بتوانیم ذکر نفس که جهد و تحمّل رنج بود، داشته باشیم به ذکر روح، قلب، عقل، معرفت و سرّ هم می‌رسیم. آنوقت دیگر خطوراتش درست خطورات ربّانی می‌شود و کسی که خطوراتش، ربّانی شد، این دیگر خلیفه خدا می‌شود. این دیگر کسی می‌شود که زمانی که شب قدر می‌آید و بناست مقدّرات عالم رقم بخورد، به عنوان یکی از نمایندگان حضرت حجت در این زمینه عمل خواهد کرد. حضرت حجت تقسیم می‌کنند و نوابشان را تعیین می‌کنند. اینها نکاتی است که شاید برخی نفهمند و ادراکاتشان به اینجا نرسد. شنیدن کی بود مانند دیدن.

تا بعضی مواقع انسان به آن مراحل نرسد، باور برخی مطالب برایش سخت است. می‌شود کسی در یک عالمی به آن مقامات برسد که تالی تلو معصوم شود؟ بله، مگر وجود مقدّس موسی بن جعفر(ع) نفرمودند: کسانی از شیعیان ما که در زمان غیبت قائم ما، در ایمان خود ثابت قدم باشند، «طوبی لهم ثم طوبی لهم ثم طوبی لهم» خوش به حالشان، آن‌ها به مقامی می‌رسند که در روز قیامت همراه ما و در درجه ما خواهند بود، «و الله فی القيامة هم معنا و فی درجتنا». پیغمبر هم فرمودند: «یا علی شیعتهک یوم القيامة هم جیرانی» شیعیان تو، همسایه‌های من هستند. اما حضرت موسی بن جعفر در درجه ما را هم بیان می‌فرمایند. یعنی همان درجه عصمت کامله‌ای که ما داریم، این‌ها فردای قیامت همان درجه‌ای که ما داریم، خواهند داشت. با اسم جلالت خدا هم قسم می‌خورند و والله می‌گویند. اگر این‌طور بشود، چه می‌شود؟!

حالا در آینده بیان خواهیم کرد که ذکر سرّ که بسیار عجیب است، چیست.

خدایا! به اولیاء و انبیاءت، توفیق تسلط بر نفس را به ما مرحمت بفرما.

*خدا نکند آقا انسان را محروم کند

یکی از راه‌ها که دائم بیان کردم که این را جدّی بگیرید، ذکر دائم حضرت حجت است. عزیزان ما! موبایلتان را زنگ بگذارید، ساعتی کوک کنید تا هر ساعت به یاد آقا باشید. نمی‌دانید این چه درّی است. برخی آمدند بیان کردند: ما از وقتی که این را انجام می‌دهیم، اصلاً حال و وضع دیگری شدیم. خوشا به سعادتشان، همین هم می‌شود، بستگی به آمادگی روحی انسان و باور او و اصرار در انجام دارد. انصافاً حال و وضع انسان را تغییر می‌دهد. بیان کردم: حداقل هر ساعت یک دعای سلامتی بخوانید. اولیاء خدا بعد از این قضیه، یکپارچه، از نوک پا تا فرق سر، یاد آقا می‌شوند. همیشه یاد آقا هستند. در نماز خم ابروی تو بر یاد آمد. این را به عنوان شعر نبیند، معرفت، درّ گرانی است به هر کس ندهندش. تا انسان به آن معرفت نرسد، نمی‌فهمد یعنی چه.

لذا انسان با آقا جان اتصال پیدا کند، با همین یک دعای سلامتی در هر ساعت، البته بیان کردیم: بهتر است قبلش هم بگوید: خدایا من خودت را بشناسم، «اللهم عرّفنی نفسک فإنک إن لم تعرّفنی نفسک، لم اعرف نبیک، اللهم عرّفنی رسولک، فإنک إن لم تعرّفنی رسولک، لم اعرف حجّتك، اللهم عرّفنی حجّتك، فإنک إن لم تعرّفنی حجّتك، ضللت عن دینی»، اگر حجّت را نشناسم، فکر می‌کنم، دین دارم اما گمراه در دین هستم. انسان این را بگوید و بعد دعای سلامتی ایشان را بخواند: «اللهم کنّ لولیک الحُجّة بن الحسن صلواتک علیّه و علی آبائِهِ فی هذه السّاعة و فی کلّ ساعة و لیّاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دليلاً و عیناً حتّی تُسکِنه أرضک طوعاً و تمیّعهُ فیها طویلاً».

یکی از راه‌ها هم این است که انسان بگوید: آقا جان! من می‌خواهم سربازت شوم، به همین خاطر برای حفظ قرآن رفتم. چون این‌طوری ثقلین را با هم دارد، کتاب الله و عترتی. لذا هر روز حداقل یک آیه حفظ کند، دائم حشر با قرآن داشته باشد.

آخر شب موقعی که مسواک زده، وضو گرفته و آماده است که بخوابد، بداند که امکان دارد بخوابد و دیگر بلند نشود «النوم اخو الموت». لذا در آن لحظات با آقا جان، خلوت کند، سلامی بدهد و فاتحه‌ای برای مادرش بخواند.

این نسخه را هم بدهم، جوانان عزیز! یک جاهایی که گیر کردید و دیدید گناه دارد می‌آید، زود یک فاتحه برای مادر امام زمان بخوانید، این هم نسخه است. اگر دیدید در جایی جلوی‌تان دارد گناه می‌آید، زود از این طریق به آقا پناه ببرید و بگویید: آقا جان! من برای مادرت فاتحه خواندم، خودم را به تو سپردم، من نمی‌توانم خودم را کنترل کنم، من نمی‌توانم چشمان، زبان و اعشاء و جوارحم را کنترل کنم، به جان مادرت نرجس خاتون دستم را بگیر.

اتفاقاً این شب‌ها هم همین‌طور صحبت کن. بعد از فاتحه، سلام به آقا بده و بگو: «السلام علیک یا بقیّة الله، السّلام علیک یا مولای یا صاحب العصر و الزّمان، السّلام علیک یا عین الله التّائّرة» چشم خدایی و داری من را می‌بینی، خدا نیاورد روزی که بگویی: من اصلاً نمی‌خواهم این را ببینم. من عین الله الناظره هستم ولی این را که می‌بینم حالم بد می‌شود.

قربانت بروم! یابن الحسن! خدا نیاورد روزی بیاید که بگویی: ملائکه کاری کنید که این اصلاً شب‌ها به یاد من نباشد و زود بخوابد، دهانش بسته شود و اسم من را بر زبانش نیاورد. حاشا به کرم! آقا جان! شما کریمی «و سجیتکم الکرّم» بعید می‌دانم شما یک روزی بخواهی من را این‌طوری تنبیه کنی.

یک بنده خدایی به من می‌گفت: من دو سالی بود که از همه چیز قطع شده بودم، بعد دو مرتبه صحبتی را از کسی در مورد ارتباط و صحبت با امام زمان خواندم، دیدم عجب! من که قبلاً با امام زمان حرف می‌زدم، امّا دوسال است قطع شده است. بعداً متوجه شدم فلان گناهی که کردم و حقّ الناسی که بابت آن به گردنم بود، سبب شده است و آقا اجازه ندادند با ایشان حرف بزنم که هیچ، دو سال اصلاً یاد آقا نبودم.

خدا نکند آقا انسان را محروم کند. حاشا به کرم! قربانت بروم، شما کریمی. آقا جان! دست ما را بگیر.

جوانان عزیز! خدا گواه است آقا این‌قدر کریم است که اگر ما هر شب یاد آقا باشیم و منقطع نشود، عنایاتی به من و تو می‌کند که عجیب است. همین قدر که اجازه نمی‌دهد گناه کنیم. همین‌قدر که اگر یک موقعی خطا کردیم، ما را برمی‌گرداند و یله و رهایمان نمی‌کند و بعد هم کارهای دیگری که انشاءالله می‌بیند خودش عنایت می‌کند. خیلی کریم‌تر از حرف‌هایی است که ما بگوییم.

همین لحظه‌ای که شما اشک می‌ریزید، آقا لبخند می‌زد، به ملائکه می‌گوید: این‌ها محبّین من هستند. این‌ها شیعیان من هستند. وقتی من بیایم، امیدم به این‌هاست. این‌ها سربازان من هستند. این‌ها که تا اسم من می‌آید، قلب‌هایشان می‌لرزد، اشک‌هایشان جاری می‌شود. این‌هایی که خودشان را به گونه‌ای به من وصل کردند و می‌گویند: اگر گناهکار هم هستیم، خیلی شما را دوست داریم.

آقا جان! با بدی‌مان را ما را بپذیر. از شما که پنهان نیست، پرونده ما دست شماست، من بد بدها هستم، امّا قربانت بروم این محبّت را خودت در دل من گذاشتی، این محبّت را از من نگیر. یک کاری کن این دوست داشتن ادامه داشته باشد، انشاءالله خودت دعا می‌کنی و برمی‌گردم و دیگر گناه نمی‌کنم.

«یا وصیّ الحسن و الخلف الحجة أیّها القائم المنتظر المهدی یابن رسول الله یا حجة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا إنا توجّهنا و استشفعنا و توسّلنا بک الی الله و قدّمناک بین یدی حاجاتنا یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله»